



- ۲ ..... فرع چهارم
- ۲ ..... انصراف و ظهور
- ۳ ..... خلاصه
- ۳ ..... فرع پنجم
- ۴ ..... بیان اقوال
- ۴ ..... تحلیل اقوال
- ۵ ..... بیان دیگر
- ۵ ..... رد قول سوم
- ۵ ..... صدق مفهوم لغوی
- ۶ ..... شرط تنجز تکلیف
- ۷ ..... جمعبندی
- ۷ ..... فرع ششم
- ۸ ..... اقوال در بحث
- ۸ ..... انصراف دلیل
- ۹ ..... قول مختار

بسم الله الرحمن الرحيم

## فرع چهارم

عیوبی شیء در مقام معامله یا در غیر معامله از مواردی که صدق غش می‌کرد به دو قسم تقسیم می‌شود: عیوب ظاهر و عیوب خفی. وقتی که معامله می‌کند گاهی عیب موجود در معامله عیب خفی است و او آن را اظهار نمی‌کند و آن را در خفا نگه می‌دارد. گاهی عیوب ظاهر است و اگر کسی تأمل کند یا تأمل هم نکند معلوم است که اشکال را دارد. مثلاً ماشینی که رنگ شده و رنگ اصلی‌اش نیست گاهی معلوم است و اگر کسی دقتی کند و نگاهی به ماشین بیندازد متوجه عیب آن می‌شود و گاهی خفی است و کسی آن را نمی‌فهمد. بحث این است که غشی که تحریم شده است و ادله بر حرمت آن را ملاحظه کردید به عیب خفی اختصاص دارد یا اینکه عیب ظاهر را هم می‌گیرد. به نظر می‌آید که تردیدی نیست که آنجایی که عیب ظاهر باشد مصداق غش نمی‌شود برای اینکه حقیقت غش این بود که بر خلاف آنچه در واقع است اظهار کند به گونه‌ای که در خلاف نصیحت بوده و فریب دادنی باشد. عیب ظاهر ولو اینکه اظهار نمی‌کند و چیزی نمی‌گوید و حتی ممکن است خلافش را هم نشان دهد چون همه متوجه آن هستند عرفاً خدعه و فریب صادق نیست. اگر عیب ظاهر باشد و او بگوید و خلاف را نشان ندهد در آن بحثی نیست، بحث این است که عیب ظاهر را او طوری نشان می‌دهد که گویا عیب نیست ولی ظاهر است و کسی این را باور نمی‌کند و همه می‌فهمند که این عیب است. ظاهراً خدعه و غش در اینجا صادق نباشد یا مفهومی که ما از لغت استفاده کردیم بر این صادق نیست یا اگر تردیدی باشد شبهه مفهومی است.

## انصراف و ظهور

در مقابل ممکن است کسی این‌طور بگوید که از ظاهر تعبیری که در لغت بود مثلاً اظهر له خلاف ما اضر و زین له غیر المصلحه و یا خلاف النصیحه ظاهر است ولو او طوری نشان می‌دهد که گویا این عیب نیست ولی همه می‌فهمند لذا اظهار خلاف واقع اینجا انجام شده است. پس تعبیری که در لغت بود بر اینجا صادق است ولی به نظر می‌آید این اشکال صادق نیست و کلماتی که در تبیین معنای غش بود انصراف و ظهور دارد در اینکه آن امر، امری خفی باشد. وقتی می‌گوید اظهر خلاف ما اضر ظاهر این است که نهان است و آشکار نیست و الا اگر آشکار است در اینجا اظهر خلاف ما اضر صادق نیست ولو اینکه او طوری نشان می‌دهد که این عیب نیست ولی همه می‌فهمند که این عیب را دارد. این اظهر خلاف اضر انصراف از اینجا دارد. ممکن است به لحاظ واژه اظهر خلاف ما اضر اینجا هم صادق است ولی وقتی که دقت کنیم می‌بینیم عرف این جمله را از این موارد ظاهر منصرف می‌کند.

## خلاصه

بنابراین عیوبی خفیه است و عیوب ظاهری و اخفاء عیوب خفیه و اظهار خلاف آن مصداق غش است اما در عیوبی که ظاهر است اگر خلاف را نشان دهد ظاهراً این مفهوم از اینجا منصرف است و صدق غش نمی‌کند. اینجا فرض می‌گیریم که چیزی است که همه می‌فهمند و طرف هم می‌فهمد و عیب ظاهری است. فعلاً تمرکز بحث ما روی این است که عیب خفی و ظاهر دخالتی در صدق غش دارد یا ندارد؟ می‌گوییم دخالت دارد. اگر عیب خفی باشد عند العرف و عند مشتری این می‌تواند مصداق غش باشد ولی اگر عیبی است که ظاهر است عند العرف و عند مشتری گرچه او طوری نشان می‌دهد که گویا این عیب در این چیز نیست اما هم مردم عیب آن را می‌فهمند و هم او این را می‌فهمد که چیزی مخفی نیست نه نوعی نه شخصی لذا به نظر می‌آید که صدق غش در اینجا مشکوک است یا اینکه می‌گوییم قطعاً منصرف است و صدق غش نمی‌کند. پس بحث در این است که یا مطمئن هستیم که مفهوم غش از عیوب ظاهری منصرف است یا اینکه شک داریم که شبهه مفهومیه است و نمی‌توانیم تمسک به اطلاعات کنیم و بگوییم اینجا هم غش صدق می‌کند و حرام است.

## فرع پنجم

فرع پنجم موضوع قصدی بودن یا قصدی نبودن عنوان غش است که در تحلیل لغت هم به این اشاره کردیم. سؤال در تنبیه پنجم این است که آیا عنوان غش عنوان قصدی است به حیثی که اگر قصد فریب دادن و اظهار خلاف واقع در مقام معامله یا در مقامات دیگری که غش صادق است نباشد غش صدق نمی‌کند و مصداق غش نیست یا اینکه عنوان قصد در این دخالت ندارد. ثمره هم در اینکه عنوان قصدی باشد یا نباشد روشن است. گاهی طوری معامله شده است که بر سر طرف کلاه رفته ولی او قصد نداشته که کلاه سر او بگذارد و غافل بوده و این معامله را انجام داده است. ظاهر طوری بود که طرف فکر می‌کرد که این ماشین رنگ نخورده یا این موتور هیچ‌وقت باز نشده است و او قصد نداشته که این را خلاف نشان دهد ولی عملاً طوری معامله شد که خلاف نشان داده شد بدون اینکه او قصدی داشته باشد حال اینجا هم غش صادق است یا صادق نیست؟ این سؤال است که اینجا مطرح است فرق این سؤال با آن سؤالی که در لغت‌شناسی بحث مطرح می‌کردیم این است که در لغت‌شناسی می‌خواستیم ببینیم به لحاظ مفهوم لغوی و کلمات اهل لغت قید قصد در این مفهوم مأخوذ است یا نه؟ ولی اینجا کمی فراتر است یعنی در واقع ممکن است بگوییم لغت هم اینجا صادق است ولی انصراف دارد لذا بحث فقهی اعم از بحث لغوی است.

## بیان اقوال

در اینجا سه نظر اینجا وجود دارد:

۱. یک نظر این است که عنوان غش عنوان قصدی است همان طور که از جامع المقاصد استفاده می شود. طبق آنچه در کلمات نقل شده است یا ظاهر کلام مرحوم شیخ در مکاسب همین است که عنوان غش عنوانی قصدی است. لذا هرگاه اراده کرده و با علم و آگاهی قصد کرده است و عمد داشته در اینکه خلاف نشان دهد و کلاه سر طرف بگذارد، غش صادق است. در غیر این صورت جایی که او توجه نداشته ولو اینکه نوع معامله طوری بوده است که موتور این ماشین پیاده نشده و دست نخورده است و بدنه آن رنگ نخورده و عیب هم عیب ظاهری نیست ولی او هم قصد نداشته ولی ظاهر طوری بوده که فی الواقع کلاهی سر طرف رفته گرچه او قصدی نداشته است غش صادق نیست. ظاهر نظر کسانی مثل صاحب جامع المقاصد و مرحوم شیخ در مکاسب این نظریه است.
۲. نظر دوم هم این است که غش عنوان قصدی نیست ولو اینکه قصد هم نکند عنوان غش صادق است.
۳. نظر سوم حالت جمعی دارد و قبلاً گفتیم مثل مرحوم آقای خوئی در اعانه قائل به این مطلب شد. در این قول غش عنوان قصدی نیست ولی علم در آن دخیل است. این نظر راه میانه بین نظر اول و دوم است.

## تحلیل اقوال

نظر اول می گوید این عنوان قصدی است و اگر با عمد کلاه سر طرف می گذارد غش می شود. نظر دوم این است که قصد و آگاهی در آن دخالت ندارد. نظر سوم حالت میانه است و می گوید ضرورت ندارد که تعمد داشته باشد و بخواهد کلاه سر او بگذارد ولی علم در آن دخیل است؛ یعنی توجه ندارد که کلاه سر طرف می گذارد ولی به این شکل معامله کند بدون اینکه انگیزه ای برای کلاه سر طرف گذاشتن داشته باشد. علم شرط است به حیثی که اگر جهل داشت و غافل بود و معامله ای کرد غافل از این است و توجه ندارد که مثلاً موتور ماشین باز شده یا نشده اینجا صادق نیست. پس اگر جهل و غفلت باشد صادق نیست. جهل و غفلت در بایع است لذا قصد بایع مؤثر در صدق این مفهوم است. در نظر اول قصد مؤثر است و در نظر دوم مؤثر نیست. در نظر سوم قصد مؤثر نیست ولی علم او دخالت دارد به حیثی که اگر غافل از این بود که این عیب در اینجا وجود دارد و خلاف آن را اظهار کرد و روی غفلت این کار را انجام داد صدق غش نمی کند. صدق غش متقوم به این است که بداند لذا اگر غافل از این باشد که اینجا عیبی وجود دارد و خلاف واقع نشان را دهد مانعی ندارد. علم در صدق غش شرط است به حیثی که اگر جاهل بود غش نیست.

## بیان دیگر

به بیان دیگر عرض کنیم گاهی علم به یک موضوع داریم و گاهی قصد یک موضوع را داریم. ممکن است بگوییم غش متقوم به این است که قصد داشته باشد یعنی علم و تعمد دارد و با انگیزه خلاف نشان می‌دهد برای اینکه کلاه سر طرف بگذارد. مثلاً ماشین موتور باز شده را به عنوان موتور آکبند نشان می‌دهد. این علم و قصد است. حالت دوم این است که قصد ضرورت ندارد ولی اگر توجه به موضوع داشته باشد غش صادق است ولو اینکه انگیزه‌ای ندارد که سر طرف کلاه بگذارد. نظر سوم این است که بگوییم که هیچ‌کدام از این‌ها شرط نیست. همین‌که در مقام معامله طوری معامله شده است که عیبی در اینجا مخفی داشته شده و ظاهر معامله این است که گویا بدون عیب است غش صادق است ولو علم و قصد ندارد. پس با بیان منطقی‌تر یک‌بار می‌گوییم که علم و قصد شرط حرمت و صدق عنوان غش است که ظاهر مرحوم شیخ این‌طور است. احتمال بعدی این است که بگوییم علم شرط است ولی قصد شرط نیست و لذا اگر جاهل و غافل باشد غش نیست ولی عالم است چه قاصد و متعمد باشد چه نباشد. ممکن است توجه به موضوع داشته باشد ولی انگیزه‌ای ندارد که سر طرف کلاه بگذارد و بر حسب عوامل خاصی چنین معامله‌ای را انجام داده است که این نظر مرحوم آقای خوئی است. نظر سوم این است که نه قصد است نه علم هیچ‌کدام در صدق غش شرط نیست.

## رد قول سوم

کسانی مثل آقای مکارم معمولاً اینجا جواب می‌دهند و می‌گویند که علم در این موضوعات همیشه همراه با قصد قهری است. وقتی توجه دارد و عیبی را مخفی می‌کند قهراً قصدی هم دارد. آدمی که توجه دارد که یک عیب وجود دارد اگر با توجه اقدام کند نمی‌شود قصدی در کار نباشد و حتماً قصد هم دارد و لذا می‌گویند قصد قهری وجود دارد و در واقع احتمال دوم چیزی جز احتمال اول نیست. برای اینکه آنجا هم که می‌گوییم عنوان قصدی است ولو قصد تبعی و قهری باشد غش صادق است. به نظر تا حدی یک نوع نزاع لفظی است. آنچه می‌گوید قصد است، قصد مستقل است با تعمد خاص. وقتی آقای خوئی می‌فرمایند که علم کافی است و قصد نیست مقصودشان نفی قصد به‌طور مطلق نیست بلکه این نوع قصد قهری است و الا آقای خوئی هم قائل است اینجا یک قصد قهری تبعی وجود دارد و بعید است این را نفی کند.

## صدق مفهوم لغوی

نکته مهم‌تر این است که آنچه در لغت آمده بود که اظهر خلاف ما اضمر، به نظر می‌آید که نه متقوم به قصد است و نه متقوم به صدق علم. صدق لغوی متقوم به هیچ‌کدام نیست. اگر من از مسئله غافل هستم و غفلت دارم که این ماشین آکبند نیست و طوری معامله کردم که ظاهرش این است که این آکبند است و حتی اگر سؤال هم بکنند می‌گویم این ماشین آکبند

است چون یادم رفته است اینجا غش صادق نیست؛ یعنی طوری اظهار کرده است که خلاف واقع است واقع را درست نشان نداده منتهی گناه نمی‌کند. صدق غش غیر از گناه است. بین این دو باید فرق بگذاریم و بعید نیست که بگوییم غش اینجا صادق است؛ یعنی بالاخره ما هو فی الواقع اینجا ابراز و اظهار شده است منتهی به دلیل اینکه علم و عمدی در کار نداشته مجازات نمی‌شود. از این جهت است که از نظر لغوی بعید نیست مفهوم غش صادق باشد حتی آنجایی که نه قصد است نه علم. از نظر لغوی، ممکن است کسی بگوید ادله از غش انصراف دارد نه اینکه مفهوم اینجا صادق نیست. مفهوم غش اینجا هم صادق است ولی ادله‌ای که بیان حرمت و مؤاخذه کرده است از این منصرف است. یا اینکه در جایی که غافل است عقاب وجود ندارد. در بحث مثل اعانه با اطمینان بیشتری می‌گفتیم که اگر علم و قصد هم نباشد صدق اعانه می‌کند منتهی عقاب مترتب نمی‌شود ولی اینجا با قاطعیت نمی‌توانیم ادعا کنیم چون ممکن است کسی بگوید ادله حرمت غش انصراف به آنجایی دارد که علم و غشی باشد ممکن است ولی در لغت فرقی نمی‌کند.

### شرط تنجز تکلیف

بنابراین آنچه ما جازم هستیم این است که مفهوم غش متقوم به علم و قصد نیست. قول اول می‌گفت مفهوم غش قصدی است. قول دوم می‌گفت علمی است و مفهومی است که متقوم به علم است. نظر ما این است که مفهوم نه قصدی است نه علمی، چون اگر این دو نباشد این مفهوم از نظر لغوی صادق است؛ اما نکته بعدی که حاصل بحث ماست این است که ممکن است کسی قائل به انصراف نشود. ما بعید نمی‌دانیم و جازم به نفی این انصراف نیستیم اما اگر این انصراف را کسی بعید بداند آن وقت علم فقط شرط تحقق و تنجز تکلیف است نه بیش از آن. به نظر می‌آید مفهوم غش مفهوم قصدی یا مفهوم متقوم به قصد یا علم نیست گرچه انصراف ادله را ممکن است کسی قائل باشد. شرط تنجز تکلیف علم است از این جهت که ما به لحاظ مفهوم شناسی نه نظر اول را قبول داریم نه نظر دوم را، یعنی غش را نه قصدی می‌دانیم نه علمی؛ اما به لحاظ مقام تحاور خطاب احتمال این را منتفی نمی‌دانیم که کسی بگوید که دلیل حرمت غش منصرف آنجایی است که علمی وجود داشته باشد اما اگر کسی انصراف را هم نپذیرفت آن وقت عرض آخر ما این است که آن علمی که آقای خوئی می‌فرمایند علم منجز تکلیف است نه محقق مفهوم یا مقوم تکلیف. آنجایی که بدون علم و آگاهی کلاه سر طرف می‌رود درواقع کار خلاف واقع شده است اما چون توجه نداشته مؤاخذه نمی‌شود مثل اینکه کسی بدون علم شرب خمر می‌کند، گناه واقعی را مرتکب شده است منتهی فعلیت عقاب برای او نیست به خاطر اینکه علم ندارد. در جایی که علم ندارد نه اینکه منجز نیست می‌گوییم مفهوم اعم است. در انصراف می‌گوییم این واژه به لحاظ لغوی صادق است ولی مقام خطاب و محاوره خطاب این را نمی‌گیرد. این دلیل یک قرائن لیبیه و ذاتی دارد که نمی‌گذارد این مفهوم حتی آنجایی هم که علم نیست آن را بگیرد.

## جمع بندی

بنابراین همان‌طور که متوجه شدید بحث در دو مقام است: ۱. یکی این‌که مفهوم متقوم به قصد یا علم است یا نیست که ما هر دو را نفی کردیم. ۲. مقام بعدی این است که خطاب دلیل انصراف به صورت علم و قصد دارد یا ندارد. اینجا تردید داریم و می‌گوییم ممکن است کسی بگوید انصراف دارد. اگر کسی گفت که مفهوم متقوم به علم و قصد نیست دلیل هم انصراف به آنجا ندارد آن‌وقت حتی آنجایی هم که علم یا قصد نیست حکم غش وجود دارد منتهی این حکم غش در صورت غفلت و جهل تنجز پیدا نمی‌کند؛ یعنی حکم واقعی هست ولی تنجز پیدا نکرده است آن‌وقت این هم ثمراتی دارد که حکم واقعی باشد یا نباشد. ممکن است بگوییم مفهوم به لحاظ لغوی صادق است ولی دلیل منصرف از اینجا است. وقتی مولا می‌گوید برای من آب بیاور مفهوم لغوی آب عام است ولی مقام خطاب و تحاورش این آب را مثلاً منصرف به آب فلان می‌کند نه اینکه لغت را عوض می‌کند لغت عام است ولی مقام خطاب و دلیل منصرف به یک فردی می‌شود که آن انصراف غیر از لغت است. در بحث لغت‌شناسی نمی‌گوییم عنوان قصدی است یا عنوان علمی آن‌طور که شیخ یا آقای خوئی می‌فرمایند اما مقام انصراف دلیل ممکن است ولی جازم نیستیم که بگوییم که دلیل هم منصرف نیست. فضای این ادله جایی است که کسی با آگاهی سر کسی کلاه می‌گذارد و الا اگر چنین چیزی نباشد دلیل آن را نمی‌گیرد. ولی اگر این را نگوییم که بعید نیست که این را هم نگوییم ذات عمل می‌گوید که عمل نادرستی است منتهی وقتی علم ندارد معذور است.

## فرع ششم

فرع ششم علم و جهل مغشوش است یعنی آیا علم و جهل مخدوع و مشتری و طرف مقابل در اینجا دخالتی دارد یا ندارد؟ یک وقتی این شخص عیبی را پنهان می‌کند ولی طرف مقابل آدم هوشمندی است و این را فهمیده است. اینجا هم صدق غش می‌کند یا اینکه غش فقط انحصار به آنجایی دارد که آقای مغشوش در حین معامله توجه ندارد و آگاه به موضوع نیست. این سؤال بعدی در فرع ششم است که جهل مشتری و مغشوش مقوم صدق غش و حرمت است یا اینکه این حکم اطلاق دارد. حتی اگر صورت علم او را بگیرد و طرف در مقام اخفاء عیب بر بیاید و طوری هم نشان دهد که طرف نفهمد ولی خود او بداند و اقدام کند غش صادق است. یا اینکه غش متقوم به این است که او جاهل باشد و الا اگر طرف عالم باشد او را نمی‌گیرد. اینجا هم طبعاً دو سؤال وجود دارد: ۱. یکی اینکه بحث لغوی چطور است. وقتی که جاهل است و او خلاف را نشان می‌دهد غش است اما آنجایی که آدم زیرک و زرنگی است و فهمیده چطور؟ ۲. اینکه اگر از نظر لغوی صادق باشد انصراف دلیل به چیست؟

## اقوال در بحث

دو نظر اینجا وجود دارد. یکی اینکه بگوییم مفهوم لغوی متقوم به این است که طرف جاهل باشد و اگر جاهل است صدق غش می‌کند اما اگر عالم است صدق غش نمی‌کند. یک نظر هم ممکن است بگویید مفهوم غش مطلق است و هر دو را می‌گیرد. اینکه بگوییم مطلق است و هر دو را می‌گیرد ممکن است به ظاهر اظهار له خلاف ما اضرر تمسک شود که می‌گوید خلاف آنچه واقع است را نشان داده و بنابراین اینجا هم لغت صادق است و خلاف واقع ظاهر را نشان داده است چه بداند چه نداند. ممکن است بگوییم ظاهر لغت و خلاف نشان دادن آنجایی است که طرف خلاف می‌بیند. این در بحث لغت‌شناسی است. بر خلاف بحث قبلی بعید نیست بگوییم ظاهر لغت این است که خلاف نشان می‌دهد یعنی طرف مقابل خلاف می‌بیند. ظاهر این است که خلاف نشان می‌دهد یعنی تلقی طرف این است که این واقعاً عیب ندارد. این بعید نیست که بگوییم جهل او شرط در صدق غش است برای اینکه لغت آن را نمی‌گیرد.

## انصراف دلیل

به نظرم روشن است که دلیل منصرف از آنجایی است که طرف متوجه قصه است لذا دلیل آنجا را نمی‌گیرد؛ بنابراین اینجا کمی واضح‌تر است که اولاً ممکن است بگوییم واژه لغوی غش صورت جهل مشتری می‌شود اما اگر علم داشته باشد مشمول این معنا واژه نیست. اگر این را هم نگوییم انصراف اینجا خیلی قوی‌تر است یعنی در بحث عرفی هم این طور است که اگر چیزی که طرف متوجه قصه است و می‌داند که طرف متوجه قصه است گرچه ظاهر را خلاف نشان دهد غش صادق نیست. مثل بحثی که در دیپلماسی می‌گفتیم که دیپلمات دروغ می‌گوید و او هم می‌فهمد که دروغ می‌گوید. اینجا نمی‌شود کلاه سرش گذاشت. هم او می‌فهمد که دروغ می‌گوید و هم دیگری می‌فهمد که دروغ تحویل می‌دهد. جایی که دو طرف می‌فهمند قصه چیست. گاهی هر دو می‌دانند که واقع این نیست که درباره‌اش حرف می‌زنند و گفتگو می‌کنند. به نظر می‌آید خدعه یا مکر یا حيله یا غش صادق نیست. این اظهار خلاف ما اضرر آنجایی است که او هم خلاف بفهمد پس اگر خلاف نفهمد اظهار خلافی نیست. غبن ممکن است باشد برای اینکه قیمت واقعی این نبوده است و او خریده ولی خدعه و غش بعید است صادق باشد. یا مفهوماً صادق نیست یا اگر هم باشد ادله از این انصراف دارد و لذا حرمتی در کار نیست. آنجایی که طرف می‌داند این ماشین چه شده است و طرف آگاه به این است و چیز مجهول بر او به عنوان امر واقعی نشان نمی‌دهد.





## قول مختار

بنابراین اینجا ما قائل به این هستیم که در حرمت غش، جهل مغشوش شرط است و اما إذا كان عالماً بالقضية فلا حرمة له. غشی صادق نیست یا اگر هم صادق باشد دلیل از این انصراف دارد. از نظر فقهی حرمت غشی وجود ندارد. در واقع خود بایع بحث مثل این است که در چیزهای قدیمی گاهی یک قرآنی و کتابی از در خانه‌ها می‌خرند و طرف هم این را می‌فروشد درحالی‌که ممکن است چند میلیون باشد که اینجا مشتری به بایع چیزی نمی‌گوید و چیز ذی‌قیمتی را بر خلاف آن می‌خرد. به نظر می‌آید جهل مغشوش شرط است و اگر عالم باشد بعید است حرمتی وجود داشته باشد.